

جوانان، قربانی بازی بزرگ قرن ۲۱

دکتر کیومرث اشتریان، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



۱. بازی بزرگ قرن بیست و یکم در عرصه جهانی جریان دارد و آمریکا در رقابت با چین، در پی سلطه بر منابع انرژی و ثروت در سراسر جهان است. اروپا در پی آمریکا روان و اسرائیل جلوتر و جسورتر از او پرچم جنگ تروریستی را در این جنگ بی‌امان در دست دارد.

دامنه این جنگ استراتژیک برای سلطه بر جهان از گرینلند و آمریکای لاتین تا خلیج فارس و تایوان کشیده شده است. آمریکا در حال مصادره دولت‌ها و کشورهاست تا بتواند تفوق خود را بر جهان در قرن ۲۱ تثبیت کند. بخش مهمی از وقایع تأسف بار هفته گذشته در ایران، بیش از هر چیز در این قالب تحلیلی می‌گنجد.

۲. پاسخ مثبت به «فراخوان نماینده دولت‌های متخاصم بیگانه» پذیرفتنی نیست. همه اینها آری؛ اما، این برای تحلیل سیاسی و تصمیم قضائی نارساست. آیا ما در سیاست داخلی به وظیفه خود عمل کرده‌ایم که بتوانیم سطح تحلیل را این گونه کاهش دهیم و به میدان برخوردی که برایمان طراحی شده تن دهیم؟ پیش از این هشدار داده شد که نیروهای امنیتی مراقب باشند هدف اسرائیل و آمریکا از حمایت علنی از معترضان این است که توجیهی برای اعمال خشونت فراهم کنند تا دامنه بحران توسعه یابد. آنها می‌خواهند معترضان و نیروهای امنیتی را تحریک کنند. جوان کم‌تجربه و خشمگین و به ستوه آمده، درکی از بازی استراتژیک آمریکا در نظام بین‌الملل ندارد. به این بیفزایید تحریم‌های ضدبشری آمریکا که خانواده‌ها را به کانون التهاب تبدیل کرده است.

در چنین فضایی چگونه می‌توانید جوان را قربانی نبینید؟ البته حساب میلشیای تشکیلاتی-نظامی اسرائیلی جداست. مرجع تحلیلی شمار درخور توجهی از هم‌وطنان ما تحت تأثیر رسانه اسرائیلی از یک سو و ضعف اسفناک رسانه ملی از سوی دیگر به غارت رفته است. از این‌رو، جوانان و نوجوانان را باید قربانی تلقی کرد و نه مجرم. این روزها جوانان

ایرانی تجربه تلخی را از سر گذراندند و به چشم خود دیدند که اعتماد به بیگانگان چه سرنوشت شومی دارد. ترامپ با بی‌اعتنایی پا پس کشید و سراب حمایت واهی را برملا و پشت آنانی را که به او امید بسته بودند، خالی کرد. ترامپ از اینکه ایرانی‌ها برنامه ادعایی او برای اعدام را ندارند تشکر کرد؛ یعنی که من خوبم و کشته‌های مردمان به من ربطی ندارد. و این چنین انرژی کاذب سیاسی پهلوی در ایران به بهای جان عزیزان مردم تخلیه شد.

۳. اعتراضات اخیر سه لایه دارد: ۱- میلیشیای شبه‌نظامی، ۲- معترضان اقتصادی و ۳- متنفران سیاسی. اعتراض ریشه اقتصادی دارد، اما تنفر ریشه عمیق سیاسی دارد. ساختار سیاسی و رسانه‌ای در ایران در جهت تبدیل معترض به متنفّر است. دیرزمانی است که راه توسعه سیاسی جوان‌محور، تفکر تحلیلی خوداتکا و فعالیت مدنی نوآورانه برای جوانان بسته است و نظام آموزشی پوسیده‌ای بر آنان تحمیل شده تا جایی که آنها را مخیر به انتخاب میان ایلان ماسک از یک سو و شماری پیرمرد از سوی دیگر کرده‌اند. جوان معترض تنها کارآفرینی تکنولوژیک ایلان ماسک را می‌بیند، نه وجه نژادپرستانه حمایت او از کشتار هزاران هزار انسان در غزه را. مشخص است که به کدام سو می‌رود.

۴. مقصر اصلی در کشتارهای اخیر، در درجه نخست اسرائیل و آمریکا است و سپس قصور و تقصیر مسئولانی که به وظیفه خود در تأمین امنیت جانی و اقتصادی مردم عمل نکرده‌اند. صداوسیما تنها مخاطب خاص دارد. مشکل ساختاری این رسانه سبب می‌شود برای بخش‌های دیگر مردم باورپذیر نباشد. از این رو، دولت باید خود مهار اعتمادسازی و روشنگری را به دست گیرد و با تشکیل «کمیته تحلیل و تحقیق مدنی» پاسخی درخور برای فضای عمومی فراهم کند و گزارش آن را «ولو بلغ ما بلغ» پیگیری کند. اگر چنین نکند، فضای تنفر به خانواده که اصلی‌ترین نهاد اجتماعی است، عمومیت می‌یابد. شما نمی‌توانید تنها به رضایت طرفداران اکتفا کنید. هرچند از نظر امثال من، دست رسوای اسرائیلی-آمریکایی در این مقوله آشکار باشد.

۵. با ادامه سیاست تبدیل معترض به متنفّر و فقدان میانجی مدنی، سیستم سیاسی چند انتخاب دارد: یکم، امتیاز به بیگانه که به تخریب و تجزیه ایران منجر می‌شود و خوشبختانه اساساً برای حاکمیت سیاسی هم این گزاره موضوعیت ندارد؛ بگذریم که آمریکا و اسرائیل هم راهی برای تعامل باقی نگذاشته‌اند.

دوم، ادامه وضع موجود که در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت به سلسله‌ای از درگیری‌ها و خشونت‌ها دامن می‌زند و در نهایت خطر جنگ داخلی و تجزیه سرزمینی را افزایش می‌دهد و زمینه را برای پیوستن روزافزون متنفّران به میلیشیای اسرائیلی هموار می‌کند. البته این گزینه «ظرفیت عملیاتی» خروج از بحران را دارد؛ منتها با هزینه گزاف اخلاقی، به گونه‌ای که

دیگر جمهوری اسلامی از معنا تهی می‌شود. سوم، توسعه سیاسی از درون؛ این گزینه به غلط این گونه تعبیر می‌شود که ممکن است دام «دومینوی عقب‌نشینی تا پایان» را پیش پای حکومت بگسترده.

چنین ادعا می‌شود که پارادوکس این است که اگر امتیاز ندهی، تنفر و کشتار افزون می‌شود و اگر امتیاز بدهی، حد یقف ندارد. همان پارادوکسی که رژیم سابق در دی‌ماه ۵۷ با آن مواجه بود؛ «پس یا رها کن و کشته شو یا برای زنده ماندن بکش». اما چنین پارادوکسی مبنای دقیقی ندارد. آری ممکن است توسعه سیاسی (که در کوتاه‌مدت به شکل امتیازدهی ظاهر می‌شود) برای ثبات یک حکومت خطرناک باشد، اما دو مؤلفه اصلی این خطر را کاهش می‌دهد: یکی ورود خودآگاهانه، فاعلانه و توأم با مهارت سیاسی و دیگری، پذیرش تغییرات سیاسی به پشتوانه قدرت اجتماعی. زمینه هر دو فراهم است و از همین روست که می‌توان گفت خروج کم‌هزینه از بحران برای سیستم سیاسی امکان‌پذیر است.

۶. پذیرش تغییر دو مانع دارد: یکی منافع اقتصادی شماری از کسان و ناکسان و دیگری، رفتاری از سنخ روان‌گردانی سیاسی. یعنی تنفر عمیق در میان گروهی که طی سالیان از سوی بخش مدنی-سیاسی به صورتی پنهان و ناخودآگاه تحقیر شده‌اند. در نتیجه، «تنفر گروهی» در آنان نسبت به جامعه مدنی سیاسی پدید آمده، سپس به بخش‌هایی از هسته تصمیم‌گیری رسوخ کرده و تبدیل به ایدئولوژی اداره کشور شده است.

با دهه ۶۰ شبیه‌سازی نکنید؛ ما در میانه بحران اقتصادی خانواده، رقابت برای سلطه بر جهان و اقتصاد سیاسی تحریم بین‌المللی قرار گرفته‌ایم. کسب و کار تحریم ایران نیز در نظام اقتصاد بین‌الملل نهادینه شده است. بخش مهمی از راه‌حل در سیاست داخلی و توسعه سیاسی است. برخی در جمهوری اسلامی فقط طرفداران را در نظر دارند و برای خصومت و تنفر بخش‌های دیگر تدبیری نیندیشیده‌اند؛ و این مهم‌ترین خطر برای امنیت ملی ماست.

ماخذ: روزنامه شرق ۲۸ دی ۱۴۰۴

امور پژوهشی، آموزشی و ترویجی کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران

تاریخ انتشار در سامانه کمیسیون: ۱۴۰۴/۱۰/۲۹